

نوشته: فرنگیس پرویزی

شناخت خوارزم و خراسان

از نظر جغرافیائی تاریخی

در قرن چهارم و پنجم هجری

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ضروری به نظر می‌رسد که پیش از بیان کلیاتی در باب جغرافیای تاریخی خوارزم - زادگاه بیرونی مختصر توضیحی در باره ماوراءالنهر داده شود. چه خوارزم یکی از ایالات آن سوی «رود آموی» است. ایالتی غنی و بزرگ، آبادان و پر نعمت، علم پرور و ادب گستر. ایالتی که به وجود فرزندان چون ابوریحان بیرونی و دهها نام‌آور دیگر به خود می‌بالد. جیحون یا آمویه رود پر برکتی است که دست‌های بخشنده‌اش را از هر سو گسترده و شهرهای پرخواسته و پرجمعیت قرون چهارم و پنجم هجری قمری را که دارای مرکزیت‌های سیاسی و ادبی بوده‌اند در دامان ایشانگر و بی - توقمش پرورده. شهرهایی نظیر سمرقند و بخارا که از لحاظ حاصلخیزی

زمین و انبوهی نفوس مقام اول را در میان نواحی زیر فرمان ترکان حایز بوده است. ناحیه شمالی این رود را اعراب ماوراءالنهر گفته‌اند که می‌توان تمام آن بلاد را به پنج ایالت تقسیم کرد:

مهمترین آن‌ها سفند یعنی سفندیانای قدیم است که دومرکز یادوکرسی داشت، یکی مرکز دینی، بخارا و دیگری مرکز سیاسی، سمرقند، ایالت دیگر خوارزم است در باختر سفند که امروز موسوم به خبوه است و شامل دلتای رود جیحون می‌باشد. سه ایالت دیگر، چغانیان فرغانه و چاچ بوده است (۱).

بنا به نقل ابن حوقل ماوراءالنهر در آن روزگاران در سراسر دنیا به فراخی نعمت و صفا و خرمی معروف بوده است چنان‌که در همه اقالیمی که او (ابن حوقل) می‌شناخته و در کتابش ذکر آن‌ها را آورده، قحط روی می‌داده ولی در ماوراءالنهر هرگز.

ابن حوقل ادامه می‌دهد که سراسر ماوراءالنهر شهرها یا دیهائی است که به وسیله آب چشمه و رود یا آب باران مشروب می‌شود و محصولات آن‌جا علاوه بر تأمین نیازمندی‌های مردم بری دیگر ولایات مجاور نیز کفایت می‌کند. ابن حوقل ضمناً از مناعت و قوت و دلیری و بزرگواری و مهمان‌دوستی و بنده‌نوازی ماوراءالنهریان سخن گفته و خوی منبع و سلیم آن‌ها را ستوده است. ابن حوقل اضافه می‌کند: «پادشاهان این سرزمین و سایر نواحی خراسان آل سامان‌اند که نسبت ایشان به بهرام چوین می‌رسد، این بهرام در میان عجم به نیرومندی و بزرگی موصوف است و در سراسر مشرق حکومت آل سامان استوارتر و عده‌شان بیشتر و سازوبرگشان کاملتر و منظم‌تر و عطایایشان بیشتر...» (۲)

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج ص ۴۶۱.

۲- سورة الارض، ص ۱۹۴-۱۹۸.

خوارزم یکی از ایالات ماوراءالنهر است . در مورد وجه تسمیه نام این ولایت یا قوت مطلب مفصل و جالبی آورده است که نتیجه آن داستان اینست که در زبان خوارزمی « خوار » به معنی گوشت و « رزم » به معنی حطب و همیشه است که برای تخفیف به صورت « خوارزم » درآمده است (۱) این ایالت که به نامهای خوراسمیه و خوراسمیا نیز آمده است ناحیتی است که در سفلی رود جیحون قرار داشته و از ایام بسیار قدیم مهد قوم آریا بوده است (۲).

این اقلیم که ازهر سو بیابانها آن را فرا گرفته ناحیه ای پهناور است با اعمال وسیع و شهرهای بسیار و نیز رودهای بزرگ و کوچکی در آن جریان داشته که باعث خرمی و پربرکتی خوارزم می شده است از جمله این رودهاست: کرذران خواش ، رود خبوه ، رود هزار اسپ ، رود گاو خواره ، رود خوارزم . در همه منابع خوارزم را سرزمین فراخ روزی و دارای صادرات گوناگون به اقلیم دور و نزدیک خود ذکر کرده اند .

ایالت خوارزم در اوایل قرون وسطی دو کرسی داشت : یکی در جانب باختری یعنی جانب ایرانی رود جیحون موسوم به جرجانیه یا درگنج و دیگری در جانب ترکی آن رود موسوم به کات و این کرسی اخیر در قرن چهارم هجری از درگنج آبادتر و مرفی تر شد . کات (یا کازه) پایتخت باستانی خوارزم بوده است . به گفته یاقوت کلمه کات در زبان خوارزمیان حصارى را می گفتند که در دشت برپا شده باشد . مقدسی کات را از لحاظ عظمت برابر نیشابور می داند و در منابع دیگر آن را بزرگتر از نیشابور دانسته اند . در این شهر علما و آشنایان به ادبیات و ثروتمندان و بازرگانان فراوان بوده اند . ویرانه های کات اکنون باقیست و به نام « قریه شیخ عباس ولی » معروف است (۳) در اوایل قرن چهارم طفیان رود جیحون قسمتی از کات را ویران کرده است به طوری که در زمان ابن حوقل اثری از آن باقی نبوده و مردم شهر

۱- معجم البلدان .

۲- لغت نامه دهخدا . ۳- ترکستان نامه صفحه ۳۲۲

جدیدی در خاور شهر کهنه ساخته بودند . پس از خراب شدن کث مهم ترین شهر خوارزم گرگانج بوده است . این شهر که اعراب آن را جرجانیه می خواندند و متولان و ترکان بعدها اورگنج نامیدندش در کرانه چپ آمو دریا از دیگر بلاد مهم تر شمرده می شده و بنا به گفته مقدسی روز بروز بزرگتر می شده . در زمان سامانیان گرگانج هنوز از لحاظ اهمیت بر پای کاث نمی رسیده از دو قرن پنجم و ششم هجری (یازدهم و دوازدهم میلادی) اطلاعات و مدارک مشروحی درباره هیچیک از این دو شهر در دست نیست . در قرن ششم گرگانج به عنوان پایتخت خوارزمشاهیان اهمیت تازه ای یافته است . یاقوت که در اوایل قرن سیزدهم میلادی (۶۱۷ هجری) در گرگانج بوده ، معتقد است که آن شهر وسیع ترین و غنی ترین شهری است که وی دیده است . دیگر شهرهای خوارزم عبارت بودند از :

درغان ، هزاراسب ، مزداختان ، خیوه ، اردخشیمن ، سافردز ، نوزوار ، کردران خواش ، کردر ، قریه قراتکین ، مذمینیه .

ابن حوقل می نویسد : « زبان خوارزمیان لهجه خاصی است ، خوارزمیان کرته می پوشند و کلاه کج می گذارند و کچی آن به شکلی خاص است و از مردم خراسان باز شناخته می شوند (۱) . در این جا به مناسبت عبارت این حوقل در باره زبان خوارزمیان بی مورد نیست مختصر توضیحی در باره زبان متداول این ناحیه داده شود .

زبان خوارزمی در تقسیمات تاریخی ربانشناسی ، یکی از زبانهای ایرانی میانه است یعنی در دوره ای که دو زبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی (پارسیک و پهلوانیک) در ایران رسمیت داشته است زبانهای دیگری نیز در ایالات مختلف ایران پهناور آن زمان رواج داشته که از جمله آنها : سغدی ، ختنی ، آسی میانه و خوارزمی است . « زبان خوارزمی را تنها از روی کلمات و جمله هایی که در متن یا حاشیه کتابهای عربی ثبت شده است و به خط « عربی - فارسی » است می شناسیم و متن مستقلی از این زبان در دست

نداریم . ابوریحان بیرونی یکی از فصل‌های کتاب « آثارالباقیه عن القرون الخالیه » را به ذکر جشن‌ها و گاهنامه خوارزمیان اختصاص داده است . در این فصل نام روزهای هفته و ماه‌ها و صور فلکی و جشن‌ها به زبان خوارزمی ضبط شده است ...

... در سال‌های اخیر نسخه‌ای از کتاب معروف « مقدمه الادب » زمخشری به زبان خوارزمی (یعنی زبان مادری مؤلف) به دست آمده که حاوی تعداد کثیری از لغات این زبان است ...

... از این زبان که خام این ناحیه بوده مورخان و جغرافیایان مسلمان تا چند قرن بعد از اسلام ذکر کرده‌اند (۱) ، از جمله اصطخری و ابن حوقل .

ابوالفضل بیهقی در « باب خوارزم » تاریخ معتبر خود ، این ایالت را چنین معرفی می‌کند :

« خوارزم ولایتی است شبه اقلیمی ، هشتاد در هشتاد و آنجا منابع بسیار و همیشه حضرت بوده است علی‌حده ملوک نامدار را ، چنان که در کتاب سیر ملوک عجم ثبت است که خویشاوندی از آن بهرام‌گور بدان زمین آمد که سزوار عجم بود و بر آن ولایت مستولی گشت و این حدیث راست ندارند ... چنان که در تواریخ پیداست که همیشه خوارزم را پادشاهی بوده است مفرد و آن ولایت از جمله خراسان نبوده است همچون ختلان و چغانیان و به روزگار معاذیان و طاهریان چون لغتی خلل راه یافت به خلافت عباسیان همچنین بوده است خوارزم و مأمونیان گواه عدل‌اند که به روزگار مبارک امیر محمود رضی الله عنه دولت ایشان به پایان آمد ... (۲) »

ذکر خوارزم در حدود العالم بسیار مختصر است و مؤلف راجع به خرابی

۱- تاریخ زبان فارسی - ص ۲۷۹ .

۲- تاریخ بیهقی ص ۹۰۲-۹۰۳ .

کات به وسیله آمودریا چیزی نمی نویسد و پیداست در روزهای مؤلف خانواده قدیم خوارزمشاه رو به زوال گذاشته بوده است . بارتولد می نویسد خوارزم بعدها تقسیم می شود ، بخش جنوبی به انضمام شهر کات در دست خوارزمشاهیان باقی مانده و بخش شمالی با شهر گرگانج در تصرف امیران بوده است و میان دو بخش دائماً تصادماتی به وقوع می پیوسته تا اینکه در سال ۹۹۷/۳۷۵ امیران گرگانج متصرفات خوارزمشاهیان را مسخر ساخته اند و تصادمات به پایان رسیده است .

مؤلف حدودالعالم در ذکر خوارزم و گرگانج این دوگانگی را کاملاً نشان داده است چنان که در ذکر گرگانج می نویسد که « اندر قدیم آن ملک خوارزمشاه بودی و اکنون پادشایش جداست (۱) ».

از حکومت های ایرانی این دوره در خوارزم ، خوارزمشاهی آل عراق و سپس دولت مأمونیه را باید نام برد . سلسله اخیرالذکر در عهد سامانیان و قسمتی از دوره غزنویان استقلالی داشتند ولی در اوایل قرن پنجم یعنی سال ۴۰۸ هجری محمود غزنوی لشکر به خوارزم کشید و مأمونیان را اسیر کرد و سلسله مأمونیه خوارزمشاهی را برانداخت و یکی از حاجیان خود را به نام « آلتوتاش » به حکومت آن دیار منصوب کرد . بیهقی در این باب مطلب مشروحی نقل کرده و می نویسد : « پیش از این (به) مدتی دراز کتابی دیدم به خط استاد ابوریحان و او مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنو دیگری نبود و به گراف چیزی ننوشتی (۲) ، و نام این کتاب را « اخبار خوارزم » ذکر می کند و سپس به نقل مطالب این کتاب می پردازد که برای جلوگیری از اطالة کلام خلاصه آن را می آورم . می گوید : « چنین نیست بوریحان دمشاهی خوارزم که خوارزمشاه ابوالعباس مأمون رحمة الله علیه .

۱- حدودالعالم ، حواشی مینورسکی ، ص ۲۱۸ .

۲- تاریخ بیهقی ، ص ۹۰۷ .

بازپسین امیری بود که خاندان پس از گذشتن او بر افتاد و دولت مأمونیان به پایان رسید و او مردی بود فاضل و شهم و کاری در کارها سخت مثبت... (۱)»
 به گفته بیهقی میان این خوارزمشاه و محمود ابتدا دوستی محکم بوده است چنان که حره کالجی دختر امیر سبکتکین در پرده او بوده است ولی بعدها پس از حوادثی سلطان محمود نسبت به او درگمان شد. در همین اوان آشوبهایی در خوارزم به وقوع پیوسته که منجر به کشته شدن خوارزم ابوالعباس گردیده است و محمود تصمیم به خونخواهی داماد گرفته و می گوید: «... ناچار مارا این خون بیاید خواست تا کشنده داماد را بکشیم به خون و ملک میراث بگیریم (۲)».

به دنبال این تصمیم محمود از راه آموی قصد خوارزم کرد و جنگی در گرفت و خوارزمیان هزیمت شدند و امیر به خوارزم آمد و آن ولایت را به گرفت و خزانه ها برداشتند و امیر به خوارزم آمد و آن ولایت را بگرفت و خزانه ها برداشتند و امیر نونشانده را با همه آل و تبار مأمونیان فرو گرفتند (۳)» و آلتوتاش حاجب را به حکومت خوارزم گماردند و در آن جا ماند. منظور از امیر نونشانده در عبارت بیهقی برادرزاده ابوالعباس ابوالحرث محمد بن علی بن مأمون است که پس از کشتن خوارزمشاه ابو-العباس در هفده سالگی او را بر تخت نشاندهند و بیهقی به عبارتی زیبا در این باب می گوید: «و این کودک را در گوشه ای بنشاندهند که ندانست حال و جهان (۴)».

از این زمان به بعد خوارزم همواره یکی از ایالات غزنویان بوده است با این حال والیان آن سرزمین را بر رسم قدیم خوارزمشاه می نامیدند. پس از شکست سلطان مسعود از سلاجقه خوارزم همچون خراسان و ری و اصفهان از

۱- تاریخ بیهقی، ص ۹۰۷.

۲- تاریخ بیهقی، ص ۹۲۰.

۳- تاریخ بیهقی، ص ۹۲۴-۹۲۵.

۴- تاریخ بیهقی، ص ۹۲۰.

چنگ غزنویان بیرون رفت و در سالهای آخر قرن پنجم حکومت آن در دست محمد بن انوشکین غرجه از غلامزادگان سلجوقی بود. از این زمان به بعد خوارزم از نظر سیاسی رفته رفته قدرت می‌یابد تا زمان سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷) که مملکتی پهناور و قوایی آماده و وسایلی مهیا در اختیارش بود و حملهٔ مغول چون بلایی ناگهانی و آسمانی نازل شده و همه چیز را درهم کوبیده است.

خراسان

در باب وجه تسمیهٔ خراسان یا قوت دو نظر را ذکر می‌کند و می‌گوید «خر» به فارسی دری نام خورشید است و «اسان» اصل شيء و مکان آن است و خراسان یعنی مکان خورشید. همچنین می‌گوید معنی آن اینست که بخور به آسانی (خراسان = کل سهلا (۱)).

حدودالمالم در ذکر خراسان چنین آورده است: «... و این ناحیتی است بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ و نزدیک میانهٔ آبادانی جهانست و اندر وی معدن‌ها زرت و سیم و گوهرهایی که از کوه خیزد. ... و این ناحیتی است با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تندست و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و اکنون هر دو یکی است و میر خراسان به بخارا نشیند و ز آل سامان است و از فرزندان بهرام چوین‌اند ...»

لسترنج حدود خراسان قدیم را (در اوایل قرون وسطی) چنین شرح می‌دهد:

«خراسان در زبان قدیم فارسی به معنی خاورزمین است. این اسم در اوایل قرون وسطی به‌طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند اطلاق می‌گردید و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به‌استثنای سیستان و قهستان در جنوب

شامل می‌گردید . حدود خارجی خراسان در آسیای میانه بیابان چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش بود ولی بعدها این حدود هم دقیق‌تر و هم کوچک‌تر گردید تا آنجا که می‌توان گفت خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطی بود از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی‌شد ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است در برداشت .

مع الوصف بلادی که در منطقه علیای رود جیحون یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند در نزد اعراب قرون وسطی جزء خراسان یعنی داخل در حدود آن ایالت محسوب می‌شدند (۱)»

اصطخری در خراسان چهار ربع بزرگ : نیشابور ، مرو ، هرات و بلخ و شانزده ایالت کوچک را ذکر می‌کند . ابن حوقل پس از ذکر مفصل حدود خراسان می‌نویسد : « در ولایات خراسان عمال و حکام هستند و نهز هر یک صاحب برید و بندار (مأمور اخذ مالیات از بارونده) دارند و همه این ولایات با نواحی ماوراءالنهر از آن صاحب خراسان است که از جانب سامانیان تعیین می‌شود و همه آنها سی و اند عمل (ناحیه) اند در حکم یک عمل می‌باشند شهرهای نیشابور و مرو و بلخ و هرات بزرگترین نواحی خراسان هستند و سپاه بسیار و شحنة‌های متعدد و خراج بیشتر دارند (۲)» . از جمله ایالات کوچک‌تر خراسان ابن حوقل شهرهای زیر را نام می‌برد : طوس ، نسا ، ایبورد ، سرخس ، اسقرار ، بوسنج (پوشنگک) ، بادغیس ، کنج رستاق ، مروالرود ، جوزجان ، غرچالشار (غرجستان) بامیان ، طخارستان زم و آمل (۳) .

۱- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی - ص ۴۰۸ .

۲-۳- صورة الارض ، ص ۱۶۶ .

و اما غرض اصلی از توضیحات ذکر شده در باب ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان بررسی اوضاع جغرافیائی و تاریخی منطقه‌ای است که دانشمند بزرگ ایرانی، ابوریحان بیرونی یکهزار سال پیش در دامان طبیعت زیبا و سرشار آن، زاده و در محیط پر بار علمی و ادیش پرورده شده است.

مینورسکی دقیقاً نسبت بیرونی را به «بیرون» حومه خوارزم می‌داند و می‌گوید کلمه «وزوز» در حدودالعالم واضحاً بیرون است. اصطخری «بیرون» را میان دیبل و منصوره می‌داند شاید در جایی که امروز حیدرآباد واقع است (۱). مینورسکی ضمناً می‌نویسد: «بیرون را ابن سعید (۶۱۰-۶۷۳) که در ابوالفداء از او نقل قول شده به این ترتیب تأییدی کند: «البیرون که به آن ابوریحان البیرونی تعلق دارد (۲)». علی‌اکبردهخدا در باب زادگاه بیرونی می‌نویسد: «این ایی اصیبعه او را از اهل بیرون سند گفته و این اشتباهی است چه آن‌که در سند است بیرون با نون است نه بیرون با باء... بعضی گمان برده‌اند دانشمند مورد بحث را از این جهت بیرونی گفته‌اند که توقف او در خوارزم مولدش مدتی قلیل بوده و غربت او از وطن به درازا کشیده لهذا او را غریب و بیرونی گفته‌اند و البته این نظر درست نیست (۳)».

۱- حدودالعالم حواشی مینورسکی ص ۲۱۹، ۲۲۰.

۲- حدودالعالم، حواشی مینورسکی، ص ۲۲۰.

۳- شرح حال نابغه شهیر ایران ص ۱.

فهرست منابعی که در این مقاله از آنها استفاده شده است :

- ۱- « ترکستان نامه » اثر بارتولد ، ترجمه کریم کشاورز ، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲ .
- ۲- جنرفیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی « تألیف لسترنج » ترجمه محمود عرفان ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷ .
- ۳- « شرح حال نابغه شهیر ایران ابوریحان محمدبن احمدخوارزمی بیرونی » تألیف علی‌اکبر دهخدا ۱۳۲۴ ، چاپ وزارت فرهنگ .
- ۴- « حدودالمالم من المشرق الی المغرب » با مقدمه بارتولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی ترجمه میرحسین شاه چاپ کابل ۱۳۲۴ .
- ۵- « صوره الارض ابن حوقل » ترجمه جعفرشمار ، چاپ بنیادفرهنگ ایران ۱۳۴۵ .
- ۶- « معجم البلدان » یاقوت حموی ، چاپ بیروت .
- ۷- « تاریخ بیهقی » ابوالفضل بیهقی ، به تصحیح دکتر فیاض - چاپ دانشکده ادبیات مشهد ۱۳۵۰ - « جامع علوم البنانی »
- ۸- « تاریخ زبان فارسی » ، دکتر پرویز ناتل خانلری ، جلد اول - چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ .
- ۹- « تاریخ ادبیات در ایران (دکتر ذبیح‌الله صفا ، جلد اول ، چاپ تهران ۱۳۳۹ .
- ۱۰- « تاریخ ادبیات در ایران » دکتر ذبیح‌الله صفا ، جلد دوم ، چاپ تهران ۱۳۳۰ .
- ۱۱- لغت نامه دهخدا .